

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که برای توضیح مسئله ولایت از قبل ظالم، یک مقدار عبارت اصحاب خوانده می شود.

بنای ما این بود که فقط کتاب رساله مرحوم سید مرتضی، ولی ما عبارات شیخ مفید و شیخ طوسی. شیخ مفید به عنوان استاد سید مرتضی و شیخ طوسی به عنوان شاگرد ایشان. دیگر به همین مقدار اکتفا می کنیم و بعد متعرض عبارات مکاسب و بعد هم انشاء الله بحث را جمع و جور می کنیم.

در این عرض کردم از صفحه ۸۹ از این به اصطلاح مجموعه وسائل، ایشان این رساله را آورده حدود ده یا زده صفحه است. بعد مرحوم سید، پس سید مرتضی نکات فنی را عرض کردیم در کلام ایشان. ایشان مرحوم سید مرتضی معتقد است که ولایت از قبل ظالم، از سنخ لا اقتضا است. یک تقسیم بندی در اخلاق هست در عقل عملی که ما افعال را به سه بخش تقسیم بکنیم؛ آن که علت تامه برای قبح است که منحصر به ظلم است؛ آن که اقتضای قبح دارد مثل کذب مثل خیانت مثل حتی غیبت مثلا، اقتضای قبح دارد. و آن چیزهایی که لا اقتضا است مثل ظن، مثل قیام، اینها خب لا اقتضاء است. روی یک جهتی باشد که انسان احترام دیگران باشد، این می شود. یک جهتی باشد که اهانت و ایذاء دیگران باشد می شود بد و هلم جرا.

بحث سر این است که آیا تولی از قبل ظالم آیا از قبیل کذب است که اقتضای قبح دارد یا از قبیل همین قیام است که لا اقتضاء است؟ مرحوم سید مرتضی می خواهند بگویند لا اقتضاء است. تولی از قبل ظالم لا اقتضاء است. البته این کلمه کذب را هم که گفتند، در کذب هم عده ای گفتند لا اقتضاء است. مشهور این است که اقتضاء دارد. مرحوم سید مرتضی هم اقتضاء گرفته است.

ایشان مرحوم سید مرتضی معتقدند که خود تولی از قبل ظالم این فی نفسه لا اقتضاء است. که عرض کردیم این را باز مرحوم آقای ایروانی به شکل دیگری آورده و آن که خود تولی حرام است یا نه با قطع نظر از اعمال. این را انشاء الله بعد عرض می کنیم.

خود مرحوم ایروانی و شاگرد ایشان مرحوم آقای خویی، می خواهند بگویند خود تولی بنفسه حرام است. همین که شما بروید استاندار بشوید، ولو هیچ کاری هم نکرده، استاندار قبلی را هم عزل نکردند. همین شما رفتید اسمتان را نوشتید به عنوان استاندار از طرف ظالم، خود این تولی حرام است. هنوز هیچ علمی را هم انجام نداده است. سابقا عرض کردم. و لذا اگر شما ثبت نام کردید، قبول کردید استاندار

بشوید و بعد از آن هم، همان ظلم‌هایی که متعارف، اموال بیهوده، مالیات‌های ویژه گرفتید از مردم، این درحقیقت قبیح دوم، حرام دوم را انجام دادید. یعنی خود تولی یک حرام است، ارتکاب اعمال حرام دوم.

س: ۳۴:۰۳

ج: نه خیر خودش فی نفسه روایتی که دارد تولی لهم. از این باب روشن شد آقا؟

من سود اسمه فی دیوان ولد السابع؛ سود اسمه. همین عنوان سود اسمه کافی است. دقت کردید؟ این یک مسئله.

پس یک مسئله، مرحوم سید مرتضی این بحث را دقت کردید؟ ما این بحث را در کلمات متأخرین داریم؛ مثل مرحوم ایروانی، ولیکن از زاویه فقهی. سید مرتضی این بحث را از زاویه بحث اخلاقی مطرح کرده، عقل علمی.

س: یک نوع جمود بر نفس حساب نمی‌شود؟

ج: چه آقا؟

س: همان من سود مثلاً بگویم صرف نوشتن مثلاً حرام باشد. همین که نام نویسی بکند که

ج: ظاهرش که این طور است

س: جمود بر نفس است دیگر

ج: من تولی لهم عملاً، تولی معنایش همین است.

س: خب بله، تولی لهم عملاً این درست

ج: مرحوم سید مرتضی می‌گوید خود نام نوشتن حرام نیست. قبیح هم نیست فی نفسه. اقتضای قبح هم ندارد. این که شما بروید

استاندار بشوید، این خودش اقتضاء قبح هم ندارد. ایشان می‌گوید لا اقتضا است. خود تولی از قبل ظالم لا اقتضاء است. مثل کذب

نیست. عرض کردم خب بعضی از آقایان کذب هم می‌گویند لا اقتضاء است. می‌گویند کذب فی نفسه، مثل همین مثالی که دیروز زدم،

من اینجا نشستم، می‌گویم آقا من نیم ساعت قبل آب خوردم، حالا که نخوردم. دروغ است مثلاً. می‌گویند این قبحی ندارد، نیم ساعت

آب خوردم، هیچ اثری هم بر آن بار نمی‌شود. حرمت کذب و قبح کذب به لحاظ آثاری است که بر آن بار می‌شود. ایداء دیگران می‌شود،

حقى ضایع مى‌شود. و الا اگر حقى ضایع نشود، حرف بیهوده دروغى گفته، حالا هزلش هم نه، جدش. این بحث هم سابقا در بحث کذب گذشت. اینجا هم در بحث تولى. روشن شد؟

این صحبت‌هایی که سید مرتضى، پس بنابراین یک مسئله واحد را من هی تأکید می‌کنم. می‌دانید الان مثلا در علمای ما، مثلا مرحوم علامه اولین کسی بود که سعی کرد نصوص عبارات اصحاب را بیاورد. و بعد دلیلش را هم بگوید. البته ظاهر دلیل کلام علامه دلیل را طرف اقامه کرد اما در کلمات آنها این دلیل را ندیدیم. ظاهرا مثلا ما ممکن ان یحتج له است نه من محتج به، یمن ان یحتج له.

و عرض کردیم بعدی‌ها آمد در میان اصحاب ما نقل کلمات آمد، لکن بیشتر نصوص نبود، عبارات نبود. و اوجش هم کتاب مفتاح الکرامه مرحوم سید جواد عاملی لبنانی رحمه الله علیه، که من از مرحوم استاد آقای بجنوردی شنیدم که می‌گفتند که مرحوم سید جواد عاملی وقتی می‌نشسته برای نوشتن کتاب تا پنجاه تا کتاب اطراف خودش جمع می‌کرده. هر مسئله‌ای را یکی یکی اینها را نگاه می‌کرده. غرض این کتابها را گذاشته، اما نصوص عبارات را کم آورده، بیشتر نتیجه آورده. و دل فی المعتبر و فلان و فلان... خب خلاصه‌ای و فشرده‌ای از این هم، نمی‌شود گفت فشرده، مهمش هم به کتاب جواهر منتقل شده. می‌گویم بعضی جاها جواهر شاید مثلا چاپ قدیم یک صفحه‌اش مثلا مال عبارت مفتاح الکرامه است بدون اینکه اسم ایشان را آورده باشد.

به هر حال کلمات ایشان در جواهر آمده. و عرض کردیم مرحوم آقای حکیم مثلا حالا چند نمونه می‌گویم نه به عنوان جریان کلی. مختصری از آنچه باز در جواهر یا مفتاح آمده، مرحوم آقای حکیم هم آوردند. و عرض شد که مرحوم استاد هم خیلی دنبال این مطلب نبودند. عمده‌اش دنبال دلیل بودند. می‌گفتند روایت یا راوی دارد یا ندارد، چند نفر گفتند چند نفر نگفتند، خیلی دنبالش نبودند.

در تقریبا مکتب قم مخصوصا آقای بروجردي بیشتر پایه‌گذاری کردند، سعی کردند که کلمات را مخصوصا بعینه نقل بکنند. قال ابن براج، قال فلان، شبیه همان کاری که علامه حلی در قرن هشتم کردند. هشتم همه به لحاظ اینکه ایشان متوفای ۷۲۶ است حالا می‌گویم هشتم. شاید کتاب قبل از قرن هشتم باشد، ششصد و مثلا نود باشد. هشتم را بگویم توضیح بدهیم که کلمات ما دروغ در نیاید.

علی‌ای حال و خیلی هم دیگر الان متعارف شده که در یک مسئله عبارات را می‌آوردند. حرف بدی هم نیست، آوردن عبارات بهتر از آن طریقه‌ای است که مرحوم مفتاح الکرامه کرده. و لذا یکی از راه‌های خیلی مهم الان در بحث تحقیق جواهر اگر بخواهیم تحقق علمی بکنیم، هر قولی را که ایشان نقل کرده، یک جایی که ایشان نص عبارات را آورده، آن هم با کتاب اصلی باز فرق می‌کند. هر جایی هم که نقل کرده، نصش در حاشیه می‌آید، نص عبارت. چون ممکن است یک فقیه دیگری یک چیز دیگری از آن عبارت استظهار بکند.

به هر حال این من یک اجمالی برای شما از اصل مطلب، مثلاً ما تا زمان علامه اینجور، داریم خیلی مختصر، دایمی ایشان محقق و قال الشیخ و قال المفید، داریم، اما مرحوم محقق عین عبارات را. قبل از ایشان من ندیدم کسی عین عبارات اصحاب را آورده باشد. و بعد هم تا این زمانی که ما...

ما عرضمان این بود که اولاً این که عین عبارت را بیاوریم کار درستی است، کار صحیحی است. لکن از آن مهم تر تحلیل عبارت است. این هم دیگر الان زمان ما این اقتضاء را می کند. این را باید اضافه بکنیم. یعنی اضافه بر اینکه کلمات شیخ را در خلاف بیاوریم، یا در مبسوط بیاوریم، می توانیم آن را تحلیل بکنیم که چرا شیخ اینجا این طور گفته؛ این راهی را که رفته چرا گفته؛ چطور شده اینجا این جور گفته در آن کتاب دیگری جور دیگری گفته؛ لذا الان ما اضافه بر اینکه کلمات مرحوم سید مرتضی را می خوانیم، بیشتر نظر ما روی تحلیل و زاویه دید ایشان است. مهم ما این است.

بعد هم اگر کلمات مثلاً شیخ مفید را خواندیم، باز مراد ما فقط خواندن عبارت نیست. آن تحلیل و تدلیل در زاویه دید ایشان است. از چه زاویه ای و از چه منظری ایشان به مسئله نگاه کرده است.

مرحوم سید مرتضی تا اینجایی که ما داریم می بینیم روی اصول عقلانی حساب کرده، روی اصول اخلاقی حساب کرده؛ لکن خب چون من حیث المجموع وضع شیعه هم معین بوده که در دستگاه نبودند، و شیعه مخالف بودند با نظام های حاکم، ایشان اجمالاً این را هم اضافه کرده. یعنی اگر بخواهیم تحلیل بکنیم یک جمعی ما بین احکام عقلی در باب اخلاق است با یک مقدار مسلمی که از طرف شرع اجازه آورده.

از آن امور عقلی که ایشان فرمودند تولی از قبل ظالم را فی نفسه حرام نگرفتند. فی نفسه قبیح معذرت می خواهم. فی نفسه قبیح نگرفتند. بلکه آن را حساب کردند به لحاظ اعمال، به لحاظ آثاری که بر آن بار می شود. لذا گاهی واجب می شود، گاهی مستحب می شود، مباح می شود و الی آخره

س: دنبال احراز شهرت بودند استاد؟

ج: نتیجه گیری شهرت شده اما اینکه دنبال آن باشند نمی شود اثبات کرد.

س: ۱۰:۴۳

ج: می دانم اما اینکه نظرشان این بوده نه، می خواستند اقوال را نقل بکنند.

س: ۱۰:۵۰

ج: خب برای اینکه تلقی اصحاب از این مسئله چه بوده، تلقی اصحاب از روایت چه بوده، روایت را قبول کردند، روایت را قبول نکردند.

بعد ایشان دارد و اذا كان الشرع قد اباح تولي من قبل الظالم مع الاكراه؛ اول در اكراه قبول كرد. ببینید یک بحث عقلی آوردند، بعد آمد به ضمیمه قسمت شرعی. و فی الموضع الذی فرضنا انه متوصل به الی اقامة الحقوق و الواجبات؛ دو مورد می گوید شارع، این استفاده نهایی که ایشان از روایات کرده؛ یکی اكراه بشود، یکی اینکه ایشان می داند که با این قبول ولایت می تواند اقامه حقوق بکند، اقامه واجبات بکند. این دو تا مورد، علمنا انه لم یکن وجه القبح فی هذه الولاية، می خواهد بگوید از شارع هم درمی آوریم که این اثبات می کند که مجرد تولی حرام نیست. احتمالا شبیه کلامی که بعدها مرحوم ایروانی عرض کردیم که مثلاً ایشان می گوید ما اول وجه قبحش را می گیریم، از وجه قبح می خواهیم بحث حرمتش را بکنیم.

پس این نتیجه را می گیریم، خود تولی از قبل ظالم نه عقلاً قبیح است نه شرعاً حرام است به لحاظ آثار. شما رفتید استانداریک محل شدید، هنوز هم عملاً نرفتید سرکار. یک ماه ماند تا استاندار قبلی برود، این آقا مرد. این روز قیامت مواخذه نمی شود، یا در دنیا نماز پشت سرش می شود خواند. این فاسق نیست. سود اسمه در دیوان ظلمه، لکن جزو اعمال محرمه نیست.

پس ایشان می خواهد یک کار بکند؛ بگوید از نظر عقلی ولایت فی نفسه حکمی ندارد. از نظر شرعی هم فی نفسه حرمت ندارد. این شرعی اش را بیشتر عرض کردم مثل این متأخرین ما، مثل مرحوم ایروانی دارد.

علمنا انه لم یکن وجه القبح فی هذه الولاية مجرد كونها ولاية من جهة ظالم؛ الولاية بما هی ولاية، تا اینجا عبارت ایشان لیست قبیحه و لیست محرمه. اما اینها مثلاً اصرار دارند که نه، ولایت هم قبیحه است از طرف ظالم، مثل کذب است و هم محرمه. یک مسوقی باید برای آن بیاید و الا فلا.

و دیروز از عبارات اهل سنت هم خواندیم. بعضی به هیچ نحوی مسوق، گفتند اگر ضرر هم دارد تحمل ضرر بکند. به سلطان ظالم نزدیک نشو کلا. بلغ ما بلغ.

روشن شد وجه عبارات ایشان؟

س: استاد آن تحلیلی که اهل سنت دارند خب مشخص می کند که همچین مثلا از لحاظ عقلی روشن هم نیست. و اینکه اگر ظلم خیلی فاحش باشد آدم سیف هم بالای سرش باشد خب نمی رود دیگر. عقل می گوید نرو. این چه جوری تحلیل عقلی مسلم تحلیل عقلی

ج: کی؟ من گفتم

س: نه ۱۳:۴۷

ج: ما قبول نکردیم. اصلا شبهه ای دارد که تولی از قبل ظالم اصلا علت تامه باشد مثل خود ظلم. فقط انما الکلام چون عین ظلم نیست از این جهت می گوییم اقتضاء است. حداقلش اقتضاء است دیگر. چون مراد از تولی فرض کنید نامه نوشتن، مراد از تولی، نشسته آنجا فرض کنید مثلا اوراق را می برد و می آورد. یک کار اینجوری. این بحث این است که ظلم حرام است. اینها ولایت از طرف آن است. خود این عمل خود عنوان عمل چون عنوان ظلم بر آن صدق نمی کند، علت تامه نیست. و الا اگر ظلم صدق بکند که، لذا در آنجا دارد که گفت آقا من خیاط سلطان هستم، من جزو اعوان ظلمه هستم. گفت تو خودت از ظلمه هستی نه اینکه اعوان. آن که به تو نخ و سوزن می فروشد جزو اعوان ظلمه است. تو که از خود... این تصور این است. خیاط سلطان غیر از عنوان ظلم است. بعضی هم گفتند نه آقا این عین... پس بنابراین ما تعجب می کنیم از مرحوم سید مرتضی. خیلی تنزل پیدا بکنیم اگر مثل آن آقا علت تامه را ندانیم حداقلش اقتضاست. لا اقتضای ایشان خیلی مشکل است. بعد هم در کذب ه گفتیم اقتضاء است. قبول نکردیم حرف آن بزرگواری که گفتند لا اقتضاء است. خود کذب را قبیح، حالا غیر از اینکه شارع هم حرامش کرده، علنا قبیح است. خب آدم چرا دروغ بگوی، چرا بگوید یک ساعت قبل آب خوردم در حالی که نخورده. خودش پستی نفس است، خودش یک عمل زشتی است برای انسان، یک مطلبی را ابراز بکند مخصوصا بنای آقایان این است که شکر منعم گفت که نعمت را افزون کند. شکر عبارت از اعمال کل نعمة فی حقها؛ هر نعمتی را در آن حق خودش بدهد این مراد در لان شکرتم لازید نهم.

خب این زبان را خدا قرار نداده برای اینکه انسان دروغ بگوید. این اعمال نعمت نیست، اعمال نعمت برای زبان نیست دروغ گفتن. وقد علمنا ان اظهار کلمة الکفر لما کانت تحسن مع الاکراه فلیس وجه قبحها مجرد النطق بها و اظهارها بل بشرط الاثارة، حالا من ايثار نفهمیدم، شاید ۱۶:۰۳ و قد نطق القرآن؛ البته ایشان شاید مثلا کسی قبول بکند که باز کلمه کفر را نگوید ولو کشته هم بشود مثلا مثل همان قصه عمار که پدرش کشته شد، خودش گفت.

و قد نطق القرآن بان یوسف علیه السلام؛ این مسئله ای که ایشان دارد

س: حاج آقا بیخشید این بشرط الایثار، یعنی بشرط ایثار قبیح می شود دیگر درست است؟

ج: بعید است

س: چرا دیگر، قبیح اگر ایثارش بکند یعنی بپذیرد آن را

ج: خب این بعید است. چون باید بگوییم قصه عمار مثلا یاسر مثلا اشکال دارد.

بنایشان این است که معلوم نیست در آنجا اشکال باشد. حالا اگر یک وقتی پیش آمد آنجا را باید یک وقت جداگانه، چون در بحث های کلامی آوردند. آن بحث را دارند.

س: این منافات با آن ندارد. ولی حالا استدلال

ج: سید مرتضی حالا فعلا بخوانیم تا ببینیم بعد چه می شود.

و قد نطق القرآن بان يوسف عليه السلام تولى من قبل العزيز و هو ظالم؛ و این مطلب در روایت هم آمده. این مطلبی که ایشان گفته، البته ایشان اسناد به روایات نمی دهد، چون قائل به حجیت خبر نیست. مستقیم از قرآن می گیرد. چون اگر بخواهد اسناد به خبر بدهد، باید اسناد بدهد به خبری که حضرت رضا(ع)، حضرت رضا(ع) از قرآن. خب می گوید ما از قرآن مستقیم می گیریم.

س: حالا ظالم بودن آن، زمان یوسف حاکمش واجب است یا نه؟

ج: ۱۷:۱۸

و رغب اليه في هذه الولاية حتى زكى نفسه فقال اجعلنى على خزائن الارض و لا وجه لحسن ذلك الا ما ذكرناه من تمكنه بالولاية من اقامة الحقوق التى كانت يجب عليها؛ البته از این آیه مبارکه نمی شود آن استفاده ای که ایشان کرد که ولایت فی نفسه لا اقتضا است. خب ممکن است ولایت فی نفسه اقتضای قبیح دارد. لکن حضرت یوسف(ع) می دانستند که در این شهر می توانند در این کشور به خاطر خصایصی که پیش آمده اقامه حق بکنند و آن عزیز مصر را به اصطلاح قبول می کند. آنچه را که ایشان می خواهد انجام بدهد قبول بکند. لذا از این جهت. مضافا به اینکه اصولا اصل آن اداره حقیقی شهر به حکم عقل و نقل برای انبیاء است. لذا این را نمی شود از این راه...

س: به فرض اینکه اقامه حقوق می شود انجامش داد

ج: بله خب حسابش باید کرد درجه بندی اش را

و بعد: نکته دیگر. و بعد یعنی نکته دیگر به اصطلاح ما. فلیس التولی من جهة الفاسق اکثر من اظهار طلب الشيء من جهة لا يستحق منها و بسبب لا یوجبہ؛ خب انسان گاهی اوقات یک چیزهایی را تقاضا می کند، یک راهی را می رود که استحقاق ندارد اما خب واقعیت بر آن محفوظ است، ولو به حسب ظاهر نیست.

و قد فعل ما له هذا المعنى امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ ایشان می گوید حضرت امیر(ع) هم این کار را کردند. لانه دخل فی الشوری تعرضا للوصول الامامه؛ یعنی امیر المومنین(ع) می دانستند از راه شوری و بیعت نمی شود به امامت رسید. لکن چون خودشان امام حق بودند خواستند از این راهی که باطل است برسند به حق خودشان. ایشان اینجوری مراد مرحوم.

لانه دخل فی الشوری تعارضا للوصول الی الامامه؛ این مطلب تصادفا در یکی از روایاتی که خواندیم. البته نخواندیم. چون روایات حضرت رضا(ع) هفت هشت تا بود که نخواندیم. در یکی از روایات حضرت رضا(ع) هم هست این مطلبی که ایشان گفته و خلاف این مطلب ایشان. در آنجا به حضرت رضا(ع) می گویند شما چرا قبول ولایت عهد کردید؟ حضرت رضا(ع) می فرمایند همان طور که امیر المومنین(ع) قبول کردند داخل شوری بشوند.

شواهد ما البته خب سید مرتضی که شأنش اجل است، از بزرگان اصحاب است. لکن شواهد اصلا نشان نمی دهد که حضرت امیر(ع) داخل در شوری شدند برای این نکته ای که ایشان فرمودند. اصلا قبول شوری اضطراری بود. یعنی واضح بود که اگر حضرت می خواستند اباء بکنند کشته می شدند، راهی غیر از قتل نبود. عرض کردیم تصمیم برنامه بود جوری بود که دو احتمال دیگر بیشتر نبود. یعنی آن شوری را و ترتیب مقدماتش و موخراتش و سه روز در یک اتاق باشند و کسی نباشد و ... این دو راه بیشتر نداشت این شوری. یا باید عثمان سر کار می آمد یا امیر المومنین(ع) کشته می شد. دیگر راه دیگری نبود، امکان نداشت. یا هر شش تا کشته می شدند. حالا غیر از آن.

یعنی به هر حال طرح این بود. حالا ایشان دخل فی الشوری من تعجب می کنم. الان در نهج البلاغه دارد که شاید ایشان خطبه برادرش را کتاب برادرش را ندیده کتاب نهج البلاغه. فیا لله لشوراء، اصلا خب در خود نهج البلاغه دارد که حضرت از دست شوراء ناراضی است.

لانه دخل فی الشوری تعارضا للوصول الی الامامه؛ خیلی بعید است اصولا اینکه حضرت امیر(ع) بیایند بیعتی را که قبول ندارند که منشأ امامت است، بیایند بگویند من حالا این کار را انجام بدهم. خب اگر بنا بود، وقتی عبد الرحمن بن عوف گفت علی کتاب الله و ۲۰:۵۰ حضرت قبول می فرمودند. تعرضا للامامه خب حضرت قبول می فرمودند. بعد هم عمل نمی کردند. مثل ملا نصر الدین نیستیم که یک چیزی بگوییم و در آن بمانیم. گفتیم عمل می کنیم. گفتیم انجام می دهیم انجام می دهیم. خود عثمان هم همین کار را کرد. خود عبد

الرحمن بن عوف به زودی از آن کنار کشید دیگر، از عثمان کنار کشید. گفت تو از سنتی که ۱۴:۲۱ جدا شدی. خب حضرت امیر(ع) هم این کار را می کرد.

به هر حال ما شأن سید مرتضی را اجل از این می دانیم. شاید حالا قلم ایشان

س: مقرر اشتباه کرده

ج: بله چاپخانه. لانه دخل فی الشوری تعرضا الی الامامه.

علی ای حال من نمی فهمم للوصول الی الامامه، و قد علم ان تلك الجهة؛ تلك الجهة یعنی بیعت و شوری. لا يستحب من مثلها التصرف، یا لا يستحب من مثلها التصرف فی الامامه؛ با شوری نمی شود به امامت... امام می دانست که این راه، راه درستی نیست. لکن تعرضا بذلک برای اینکه به حق خودشان برسد. می گویند انسان گاهگاهی این کار را انجام می دهد. انسان یک مطلبی را حق دارد، اما راه طبیعی برای وصول به حق نیست، راه غیر صحیحی را که خودش صحیح نمی داند انجام می دهد تا به حق برسد. فکر نمی کنم ما درباره امیر المومنین(ع) همچین تصویری نمی کنیم. چون سید مرتضی هم شخص بزرگواری است اصلا ماهاگاهی تعجب می کنیم چطور این مطالب به قلم ایشان جاری شده است.

س: ۲۰:۲۲

ج: خب اینها کار ائمه(ع) نبوده، اینها مال ماهاست این بچه طلبه ها

و قد علم ان تلك الجهة لا يستحق من مثلها؛ کار بزرگان هم نیست چه برسد به کار ائمه(ع) و اولیاء الله حساب دیگری دارند.

س: هزار تا نقض دارد خب حضرت معاویه را ابقاء می کرد

ج: بله اصلا واضح است این مطلب. من تعجب می کنم از ایشان. حالا همان حرف عبدالرحمن بن عوف را قبول می کردند. آن بله خیلی خب، بعد می گفت نه آقا زیرش زدیم. اینجا حرف شیخه نبود. خیلی راحت بود.

ثم قبل اختیار المختارین له عند افشاء الامر الیه؛ از طرف دیگر در وقتی که عثمان به آن وضع درآمد، مردم رفتند ایشان را انتخاب کردند. خب ایشان می گوید مگر انتخاب مردم سبب امامت است؟ امامت نیست. خب چون سبب امامت نیست، ایشان چیزی را که سبب نبود قبول کردند برای اینکه به امامت حق برسند. این هم تعجب است. اصلا کلمات سید رحمة الله علیه.

ثم قبل، یعنی قبل امیر المومنین (ع)، اختیار المختارین له، مراد از اختیار بیعتی که بعد از قصه عثمان شد. اختیار مراد بیعت است. که حضرت فرمود مثل هجوم آوردند که حتی اوضاع خانه این طور فشار آوردند به حضرت در منزل.

عند افضاء الامر، افضاء یعنی انتها. افضاء در اصل لغت از فضا است. فضا یک فاصله‌ای که بین دو شیء هست فضا می‌گویند. آن وقت باب افعال یا به قول عرب‌ها به قول اصطلاح نحویین عرب همزه باب افعال گاهی برای ازاله است. افضاء یعنی ازاله الفضا. اصلا افضاء تعبیر لغوی اش این است.

وقد افضاء بعضکم الی بعض مراد این است که فاصله بین خودتان را برداشتید که کنایه از چیز دیگری باشد.

عند افضاء الامر الیه، یعنی فاصله‌ای که بین امر یعنی که ولایت باشد، حکومت باشد، خلافت باشد، آن فاصله برداشته شد. افضاء در لغت عرب نه ایجاد فضا است، ازالة الفضا است. لذا افضاء الامر یعنی امر به او رسید. یعنی وقتی فاصله برداشته شد به او می‌رسد دیگر، به او رسید دیگر. کنایه از این است.

و اظهر انه صار، و اظهر امیر المومنین صار اماما باختيارهم و عقدهم؛ چون بیعت کردند حضرت امام شد. خب ایشان می‌گویند این غیر صحیح بود. لکن حضرت برای اینکه به حق خودشان برسند، از این راه غیر صحیح وارد شدند. خیلی تعجب است از سید مرتضی، تعجب است برای ما. خب این تصور ایشان همان تصویری است که اهل سنت متعارف داشتند و آن اینکه بیعت و اختیار، این به اصطلاح مجوز و مسوق امامت است. یعنی سبب عقد امامت می‌شود. استحقاق امامت به بیعت است. ایشان این جور تفسیر می‌کند. استحقاق امامت به بیعت است در ذهن مردم اهل سنت. پس حضرت از این راه وارد شدند از راه بیعت تا بگویند من امام هستم در نظر مردم، ولو حضرت در واقع از این راه اعتقاد ندارد؛ چون حضرت به بیعت اعتقاد ندارند که.

پس بنابراین به قول مرحوم سید مرتضی حضرت یک قولی را که اعتقاد نداشتند انجام دادند برای اینکه به آن حق خودشان برسند که آن امام من الله باشد.

عرض کنم خدمت شما در بحث بیعت در بحث ولایت فقیه چند بار اشاره کردیم، اما نشد مفصلش را بخوانیم؛ چون بحث ولایت فقیه خیلی مفصل، چهار سال شد رها کردیم.

در بحث بیعت آنجا اجمالا متعرض شدیم بحث بیعت و انتخاب مردم. عرض کردیم احتمالاتی در آن وجود دارد. احتمال اول همان است که اهل سنت قائل هستند. البته یک احتمالی هست که اصلا دنیای روز قائل است که بیعت به انتخاب مردم اصلا مقنن هم هست، قانون را عوض می کند. حق با مردم و با رأی مردم است.

خب این چون در ما نیست یعنی به عبارت اخری، بناست در دنیای اسلام مقنن فقط خدا باشد. بحثی که در دنیای اسلام بود، مجری بود، مجری قانون. اصطلاح عامیانه همین قوه مجریه؛ عرب های قوه تفیذیه. بحث سر قوه تفیذیه و قوه اجرا بود نه قوه مقننه. تقنین الهی بود.

خب طبعا در قوانین بشری مخصوصا در دنیای امروز و این بحث آزادی و فلان و این حرفها و قراردادهای اجتماعی، صحبت هایی که می شود و انواع مختلف است، آنها نظر مردم را یا بیعت را و خواست مردم را در قانونگذاری هم تأثیر، حالا آن قانونگذاری را گذاشتیم کنار. یا اگر به بعضی از اسلامیین هم نسبت داده شده، سابقا یک وقتی عرض کردم. گفتند بعضی از اسلامیین حالا به درجاتی که مثلا شوری یا نظر عموم می تواند قوانین را عوض بکند قوانین دینی را. و به مناسبتی متعرض شدیم در بحث حجت امارات متعرض شدیم و حالا دیگر وارد آن بحث نشویم.

بحث قوه مجریه و اجرا بود. اهل سنت بیشتر به این رفتند که خداوند متعال قانون را می گذارد. اجرا دست مردم است. آن وقت چون اجرا دست مردم است، مثلا الزانیة و الزانی فاجلدوا؛ السارق و السارقة فاقطعوا؛ این خطاب به مردم خورده. حالا به قول بعضی به امرا خورده یا به قضات خورده علی اختلاف...

این خطاب اقتضاء می کند که مردم مسلمان کسی را انتخاب نکنند، و این شخص بعد از انتخاب مردم، بعد از بیعت مردم، این منصب را پیدا می کند، قبل از این نداشته. این منصب که قوه مجریه باشد نه قوه مقننه، این منصب را بر اثر بیعت پیدا می کند. و لذا اطاعتش واجب می شود، اولی الامر می شود، اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اولی الامر شامل او می شود. این منصب را بعد از بیعت مردم پیدا می کند.

این یک راه، این راهی است که الان متعارف است در بین اهل سنت و لذا اطاعتش هم واجب است. و طبق حالا اختلافات شرایط و همین حرفهایی که دارد جای خودش.

راه دوم راهی است که عده ای که مثلا مخصوصا در زمان ما تفکر ولایت فقیه را قبول کردند به یک معنایی من المعانی، که نه، چون این خب با روایاتی که ما داریم که ائمه علیهم السلام ولی هستند؛ گفت شیر شیر است اگر چه در زنجیر است؛ حالا بیعت بکنند مردم یا بیعت

نکنند. این جعل الهی است. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول جعل الهی است و خداوند متعال این منصب را قرار داده است. حالا عده‌ای برای فقیه، و حتی عده‌ای، البته در آن مبنای اول، عده‌ای حتی به رسول الله (ص) هم همین مطلب را گفتند. گفتند رسول الله (ص) مبلغ عن الله بود، لکن ولایت نداشت. تا مدینه آمد و مردم با ایشان بیعت کردند و ولایت پیدا کردند. ولایت، در مکه هم پیغمبر (ص) ولایت نداشت. بعضی از این شیعه‌های ما هم نوشتند.

به هر حال این یک تفکر.

تفکر دوم این که نه جعل ولایت من الله شده. به اختیار مردم نیست. ۲۹:۱۶ جعل ولایت من الله شده. لکن فعلیت ولایت به بیعت مردم است. فرض کنید الان ما ده تا فقیه داریم من باب مثال. برای همه اینها صلاحیت ولایت هست. اگر مردم با یک فقیه بیعت کردند آن می‌شود فعلیت. که البته ظاهر عبارت سید مرتضی که همان اول است ظاهر عبارت سید مرتضی.

پس نکته دوم این است که ولایت و ولایت بر اجرا این از اختیارات مردم نیست. این به نص الهی است. لکن با اختیار مردم فعلی می‌شود. بیعت را تأثیر دادند در فعلیت ولایت.

عرض کردم مخصوصاً عده‌ای سر این مسئله ولایت فقیه چون شخص معینی نیست، و منصب است، یک ولایت عمومی است، نوعی است، یکی از راه‌هایشان این است. حالا من آن اصل اشکال و خصوصیاتش و اینها را بحث نمی‌کنم چون طولانی است یک مقداری. باشد برای یک وقت دیگر. خودش و جوابش هم طولانی است.

پس یک تفکر دیگر این است که بیعت تأثیرگذار است در فعلیت ولایت. نه تأثیرگذار باشد در خود اصل ولایت. خود جعل ولایت. تفکر سوم که عرض کردیم انصافش از مجموعه روایات در می‌آید بیعت نه در فعلیت ولایت تأثیر دارد. مثلاً امام (ع) فعلیت ولایتش هست مردم بیعت بکنند یا نه. پیغمبر اکرم (ص) در مدینه مردم بیعت نکردند، بیعت ایشان هست، فعلی هم هست. در مکه هم هست، در مدینه هم هست. امیر المومنین (ع) در آن بیست و پنج سال هم ولایت داشتند. نه فعلیت ولایت ایشان به بیعت مردم است نه اصل ولایت ایشان به بیعت مردم است. ولایت اجتماعی مراد است. آن منصب اجتماعی هیچ کدامش به مردم نیست. تأثیری که بیعت دارد بر خود مردم است نه بر والی. یعنی خود مردم آمدند به راه حق، می‌گویند آقا ما هر چه شما بفرمایید انجام می‌دهیم. تأثیر بیعت برای اینهاست. اینها برای خودشان والی پیدا کردند. به لحاظ مقام والی در ولایت او هیچ تأثیری ندارد. مردم با او بیعت بکنند یا نکنند.

این تفکر سید مرتضی که اینجا نوشته ایشان، ثم قبل اختیار المختارین له عند افضاء الامر الیه و اظهر انه صار اماما باختيارهم و عقدهم؛ این مطلب قابل قبول نیست مطلب. آن است که انسان از نهج البلاغه و دیگران و کلمات اهل بیت (ع) در می آید که ولایت اهل بیت علیهم السلام، ولایت امیر المومنین (ع)، نه منعقد می شود به بیعت، و نه فعلی می شود به بیعت. هم ولایت ثابت است هم ولایت فعلی است. از کلمات امیر المومنین (ع) این است که خود مردم خواستند. آن وقت به مردم الزام آور می شود. اشکالش، یعنی بیعت تأثیر روی مردم دارد نه در شوون ولایت.

س: حاج آقا چه تأثیری بر مردم دارد؟

ج: خب وقتی آمدند باید انجام بدهند دیگر

س: خب قبلش هم باید گوش می کردند

ج: نه بینید وقتی قبلش، مثلا می گوید آقا من دنبال شما نرفتم، من از شما تقلید کردم. اما یک دفعه می گوید نه من می خواهم حرف شما را اجرا بکنم. اگر مردم آمدند فقیه مردم را باید انجام بدهد به کار. این دقت کردید؟ این دو بحث است. فقیه مردم بیایند یا نه، بیعت بکنند یا نه، ولایت ایشان ثابت است، فعلیتش هم ثابت است. انما الکلام اگر مردم آمدند فقیه باید آن را روی آنها پیاده کنند اگر مردم خودشان خواستند. حالا ممکن است مردم من باب مثال می خواهم بگویم مردم گفتند آقا ما نمی خواهیم. می گویند که امیر المومنین (ع) مصحف را برد به مسجد بعد از رسول الله (ص)، گفتند ما نمی خواهیم مصحف را نمی خواهیم اصلا این را ما نمی خواهیم. اگر جامعه اسلامی قبول نکرد، مشکالش به ولی نیست. نه جعلاً و نه تفیذاً. مشکالش به خود مردم است. ضررش هم به خود مردم است.

س: فعلیت هم یعنی همین دیگر

ج: نه، فعلیت، فعلیت دارد کسی قبول کرد، قبول کرد، فعلیت دارد. کسی خواست فقیه به او ولایت کرد انجام بدهد.

س: در بقای ولایت چه؟

ج: فرق نمی کند.

ثم، پس بنابراین این مطلبی را هم که مرحوم سید مرتضی، امروز خیلی طولانی صحبت کردیم از بحث خارج شدیم.

بله و هذا له معنى التولى، ایشان می گوید این مثل تولى از قبل ظالم است. چطور شما با بیعت مردم خودت را امام کردی. مثل اینکه با ظالم خودت را ولی بکنی. ولایت یک قسمتی را به عهده بگیری.

و هذا معنا التولى من قبل الظالم بعينه؛ روشن شد که این واقعیت ندارد. مطلبی که ایشان فرمودند درست نیست.

س: استاد پاراگراف بعد بر می گردد

ج: حالا اجازه بدهید

للاشترک فی اظهار التوصل الى الامر بما لا يستحق به ولا هو موجب لمثله؛ شاید هم موجب باشد یعنی ثابت بشود.

لكننا نقول: ان التصرف فى الامامة كان اليه بحكم النص من رسول الله (ص) على امته فاذا دفع عن مقامه، حضرت از مقام خودش را به اصطلاح دفع کردند و بیرون کردند و نگذاشتند حضرت به مقام امامت متصدی بشوند.

و ظن انه ربما توصل الى الامامة باسباب وضعها الواضعون؛ امام (ع) می فرماید من من قبل الله من قبل رسول الله (ص)، لکن با اختیار شما می توانم آن امامت خودم را اثبات بکنم.

باسباب وضعها الواضعون لا تكون الامامة مستحقة بمثلها؛ اسبابی که سبب امامت نیست. مرادش از اسباب بیعت به اختیار مردم. امام (ع) اشکال ندارد.

جاذبل وجب، اشکال ما با ایشان این است که اگر امیر المومنین (ع) می داند بیعت سبب نیست، این خودش اقراء به جهل است. به مردم می گوید چون شما بیعت کردید من ولایت دارم. خود امام (ع) هم می داند درست نیست. این بحث همین است. این پاراگراف، پاراگراف بعدی که مثلاً ایشان اعراض کردند، نه باز هم مشکل دارد.

جاذبل وجب ان یدخل فیها، آن سببی را که می داند درست نیست، آن سبب را انجام بدهد. چرا؟ چون مردم کوچه و بازار خیال کردند درست است. خیلی خب به خاطر دل کوچه و بازار ایشان برود مثلاً همان خلاف واقع را انجام بدهد برای اینکه به آن واقع خودش برسد.

جاذبل وجب ان یدخل فیها؛ البته راجع به حضرت امیر (ع) هم تعبیر به وجب هم شاید کمی، حالا کار به فقاهاست نداریم، بی ادبی باشد. یک فقیه بیاید به امیر المومنین (ع) تعیین تکلیف بکند که وجب علیه

س: اخبار از اینکه آن موقع چون ایشان حس کردند واجب است مثلاً

ج: مثلاً عقل نظری باشد. عقل عملی نباشد مثل وجب علی الله يفعل کذا. می گویند در آنجا در احکام عقل عملی در حق تعالی عقل نظری است. این وجب عقل نظری باشد. و الا خب مناسب نیست برای یک فقیه مهما بلغ، برای آن هم مخصوصاً مثل امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه. جاز بل وجب

س: به شوخی شبهه است

ج: بله به شوخی شبهه است.

جاذبل وجب ان یدخل فیها؛ ایشان بروود این راهی را که قبول ندارد انجام بدهد و یتوصل بها؛ خیلی به نظرم مرحوم سید مرتضی اصرار دارد که قبول ولایت از طرف ظالم را درست بکند. خیلی کارش به اینجا رسیده. به نظرم خیلی، که این هم گفته مثل همان ولایت از قبل ظالم است. چه فرقی می کند؟

س: اصلاً قیاس خودش اصلاً

ج: از قیاس هم بدتر است. حالا گفت لو کان قیاس حقاً لکان هذا عین باطل.

حالا می خواهد بگوید که اگر ما برویم از طرف دولت ظالم مثلاً کذایی برویم استاندار بشویم، به خاطر اینکه به حقان برسیم، مثل این که امیر المومنین (ع) قبول بیعت کردند که به حقشان برسند. می گوید این مثل همان است.

جاذبل وجب، ان یدخل فیها ویتوصل بها حتی اذا وصل الی الامامه کان تصرفه فیها بحکم النص لا بحکم هذه الاسباب العارضه، خب شوخی کرده حتماً ایشان. خب اگر حضرت امیر (ع) آمدند به رأی مردم، بعد مردم گفتند آقا ما برگشتیم ما با شما نیستیم، آن وقت حضرت چه کار کنند؟ چون قضایای بعد این طور شد.

در قصه، می ترسم این شائبه های تاریخی دروغ باشد. در قصه جمل ابن ابی الحدید نوشته که در لشکر عایشه سی هزار نفر بودند. خیلی عجیب است. در لشکر امیر المومنین (ع) شانزده هزار نفر. من نمی فهمم این چیست. آن که قطعاً که خلیفه عایشه که خلیفه نبود که. خیلی عجیب است. خب پس بیایند بگویند همین مردمی که ایشان را انتخاب کردند، همین مردم هم برگشتند. چه حرفی است سید مرتضی گفته! می گوید بیایید این سببی را که قبول ندارد انجام بدهد. بعد که انجام داد بروود احکام الهی را بار کنند. خب شما که از این سبب آمدی طبق

همین سبب می توانی احکام را انجام بدهی نه احکامی الهی. نه بعد بگویی من منصوب از طرف رسول الله (ص) هستم. می گویند ما تو را انتخاب کردیم. خب این که نمی شود که. توجه فرمودید؟

ایشان می گوید از آن سبب باطل بیاید، بعد بگوید نه من سبب حق داریم. این که با همدیگر نمی سازد. خب مردم می گویند ما تو را انتخاب کردیم. تو می گویی الان نه من از طرف شما نیستم، رسول الله (ص) من را انتخاب کرده است. خب از اول می گفتم. این خیلی عجیب است یعنی این حرف های سید مرتضی، به نظرم خیلی اصرار دارد سید مرتضی یک جوری بالاخره درستش بکند حالا هر جوری شده رحمة الله

س: بعضی جاها در سیره حضرت امیر (ع) مثل مثلاً شریح قاضی، صلاة طرایح، اینها حضرت امیر (ع) می خواستند عوض بکنند، نشد نکردند دیگر

ج: صلاة طرایح چون مستحب است، حالا در مستحبات، امرا و... حضرت امیر (ع) فرمودند خیلی خب. مستحبات که مشکل ندارد.

س: بدعت نیست این که می فرماید شما

ج: بدعت به این معنا. وقتی باطل است، فوqش باطل است دیگر. حالا چه اشکالی دارد. نماز شب، بعد قرآن بخوانند. نمازشان باطل است قرآن.

قصه شریح هم پیش ما آمده که یکی این که نشد، حضرت نتوانستند. یکی هم دارد که نه تو فقط مقدمات پرونده را انجام بده، حکم با من باشد. این را هم داریم ما.

کان تصرفه فیها بحکم النص لا بحکم هذه الاسباب العارضه؛ این هم خیلی عجیب است از سید مرتضی. خب اگر به حکم نص باشد حضرت بگوید من منصوب از طرف رسول الله (ص) هستم، می گویند آقا ما تو بیعت کردیم. ما اول با آن اولی، بعد دومی، بعد سومی، بعد با تو بیعت کردیم. بیاید بگویند نه این حکم الهی است. می گویند نه آقا ما قبول نداریم. تو می گویی از پیغمبر (ص) شنیدم این عمر نمی گفته فلان، همین حرف هایی که...

حتی اذا وصل الى الامامه کان تصرفه فیها بحکم النص لا بحکم هذه الاسباب العارضه؛ خیلی غرض تعجب آور است.

س: این چیزها اصلاً با فنون اهل بیت (ع) هم سازگار نیست

ج: نمی سازد اصلا خیلی. شاید تقیه از ایشان، چون ایشان شخصیت اجتماعی در بغداد بوده، شاید تقیه، نه تقیه از سلطان، از عامه مردم. تقیه از سلطان نیست

س: خیلی تقیه است

ج: خیلی فضااحت است. انصافا خواندم برای همین جهت که گاهی اوقات. نمی فهمیم

س: در مجلس وزیر هم بودند

ج: بله دارد فی مجلس الوزیر اولش دارد مگر این باشد. و الا واقعا انصافا قبول این حرف ها خیلی یک جور دیگری است اصلا مطلب جور دیگری است.

و بعد یک مثال دیگر و یجری ذلک مجری من غصب علی و دیعة، دیگر مثال هایش را نمی خواهیم بخوانیم. بحث و دیعه و تولی و اینها.

و علی هذا الوجه یحمل تولی امیر المومنین (ع) لجلدة الولید بن عقبه؛ من نمی فهمم. خب حالا ولید بن عقبه شراب خورده، ۴۰:۵۹ بقیه ترسیدند چون امیر کوفه بود، حضرت فرمود من می زنم. این بحث تولی از قبل ظالم، که الان از قبل عمر شدند، مثلا جلاد، مثلا جلاد عمر. که مثلا عمر گفته این را باید بزنیم، ترسیدند، امیر المومنین (ع) اقامه حق کرده، قبول ولایت کردند از طرف عمر برای شلاق زدن ولید بن عقبه در زمان عثمان معذرت می خواهم.

علی ای حال این دومی به نظرم از اولی بدتر است. خیلی این را هم مصداق برای قبول ولایت گرفتند.

س: این قبول ولایت من قبل الله است. حضرت خودشان مسئول اجرای احکام بودند

ج: اصلا آدم تعجب می کنیم. دیدند این حکم الان ثابت نمی شود، مردم می دانستند این پسرعموی خلیفه است. می ترسیدند شلاقش بزنند. حضرت فرمود من می زنم. این معنایش قبول ولایت من قبل ظالم نیست. من تعجب می کنم. اصلا بعدش هم این حکم حق بوده، ظلم نبود که. آن که ولید بن عقبه با آن حالات و ادوار و اطفاش که و علنی هم بود، در مسجد هم آمد نماز خواند و چهار رکعت خواند و بعد گفت دو رکعت دیگر...

غرضم اینکه یعنی بعد هم قی کرد و خمر از دهانش بیرون ریخت. وقتی که دو تا شاهد نه، جماعتی در مسجد کوفه بودند، دیدند که

خب امیرشان به این صورت افتاده، به این اوضاع افتاده. تعجب است من نمی فهمم مرحوم سید مرتضی...

.....
بعد ایشان می فرماید که دلیل دیگر؛ ولم یزل الصالحون والعلماء يتولون فی ازمان مختلفه من قبل الظلمه لبعض الاسباب التي ذکرنا؛ این هم باز، به نظرم، صالحون که همیشه، ما برایتان خواندیم سنی ها فرار می کردند، چه برسد به شیعه. شیعه که اصلا معروف بود که سلطه را قبول ندارد. اصلا شیعه به عنوان رافضی معروف بود. رافضی ضد سلطه بودند.

و التولی من قبل الظلمه اذا كان فيه ما يحسنه مما تقدم ذكره فهو علی الظاهر من قبل الظالم؛ بله، این یک مطلب دیگری است. در حالات اکراه قبول کردند که ظاهرش از ظالم، و فی الباطن من قبل ائمة الحق؛ اینجا از جهت عقلی کمی خارج شدند رفتند به جهت نقلی. آن وقت اینجا احتمال دادم، من احتمال می دهم چون عبارت واضح نیست. خودم چون جای دیگر هم داریم عبارت را، احتمال می دهم شاید ایشان مجموعه روایاتی که ما خواندیم روایات را همه اش را، ائمه (ع) اجازه دادند افراد یا بزرگان مثل علی بن یقطین در دستگاه ظلمه باشد، شاید ایشان آن روایت را حمل کردند بر حکم ولایی. عرض کردم حکم ولایی. دقت کردید؟ احتمالا می گوید این روایاتی که ائمه (ع) فرمودند شما برو انجام بده و اینها، در حقیقت ولو به حسب ظاهر از طرف هارون است، ولی از طرف امام معصوم است. این طرف بودن، مبتنی است بر اینکه حکم ولایی باشد نه حکم اولی. و الا می گفت و هو جائز له شرعا، یا واجب، من احتمال می دهم چون عبارت را مرحوم شیخ مفید هم آورده فردا می خوانیم، احتمال می دهم اینها از مجموعه روایات حکم ولایی در آوردند.

حرف بدی هم نیست اجمالا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین